

کتاب گزاری

Adventure in Oil

The Story of British Petroleum

By Henry Longhurst

Forwarded by the Rt. Hon. Sir Winston Churchill

Sidgwick and Jackson Ltd., London, 1959.

چشم از دیدن سیر نمی شود و گوش از شنیدن معلومی گردد . آنچه بوده همانست که خواهد بود و آنچه شده همانست که خواهد شد . زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست ... مکان انصاف را زیر آسمان دیدم که در آنجا ظلم است و مکان عدالت را که در آنجا بی انصافی است ... مردگان را که قبل از آن مرده بودند بیش از زندگان آفرین گفتم . و کسی را که تا کنون بوجود نیامده از هر دو بهتر دانستم چون عمل بد را که زیر آفتاب کرده می شود ندیده است ... آنچه نیکو می باشد اینست که انسان در همه ایام عمر که خدا باومی بخشد بخورد و بنوشد و از تمامی مشقات که زیر آسمان میکشد به نیکویی تمتع ببرد زیرا نصیبش همین است ... اگر کسی صد پسر بیاورد و سالهای بسیار زندگی کند اما جانش از نیکویی سیر نشود گویم سقط شده بود بهتر . زیرا ببطالت آمد و بتاریکی رفت و نام او در ظلمت مخفی شد ...

(از کتاب جامعه ، عهد عتیق)

توی جامعه آدمها جور - به - جورند ؛ بزرگ ، کوچک ، کوتاه ، بلند ، دارنده ، ندار ، دوست داشتنی ، پرهیز کردنی ، فروتن ، گرانسز ، صاحب جاه ، خاک راه .
وقتی بدنیا میامدند فاصله این اندازه نبود . عوامل زیادی دست - به - دست و مانند چوب - بست شد تا هر کسی با آنجا که رسید یا نرسید ، رسید یا نرسید .
مثل خود آدمها ، عوامل بی شمار است ؛ پدر و مادر ، مزاج و اندام ، محیط زندگی ، مدرسه ، دوست ها ، تصادفها ... و یک عامل مسلط ، عقل و استعداد . عاملها که مساعد بود ، آدمها خوشبخت میشوند ، عقل هم که بود خوشبخت تر . اما عوامل که نامساعد شد ، آدمها بدبخت می شوند و در غیاب عقل بدبخت تر . البته استثنا هم هست . زیر کانی که از هیچ بهمه چیز رسیده اند و بی مایه هایی که همه چیز را بهیچ رسانده اند .
جامعه ها مثل آدمها - ملت ها همینطور . ملت های بزرگ ، ملت های کوچک ، ملت های دارا ، ملت های ندار ، خداوندان جاه و افتادگان کنار راه ، پیشرفتگان پهنه ی صنعت و تولید و واپس - ماندگان وادی فقر و نابینایی .
عاملها باز گوناگون است ؛ میراث نژاد ، اقلیم جغرافیایی ، باورداشتها و آموزشها ، نیروی کار ، تصادفها ... و یک عامل مسلط ، رشد و استعداد اجتماعی .
و آن رمز که در تاریخ زندگی ملتها زیادتر میجوئی همین است .

تواریخ ایام !

پشت جلد مینویسد : این داستان «صناعتی عظیم و تهور آمیز» (Enterprise) است که در آغاز قرن با چند پیشگام در صحراهای خشک و کاسته نشده‌ی جنوب غربی ایران آغاز شد و امروز تقریباً در هر کشوری از دنیای آزاد به کاوش یا تولید و فروش مشتغل است . داستان پر حادثه‌ی این روزها یا «درام» تاریخی شب ۲۶ مه ۱۹۰۸ که تاریخ خاورمیانه و شکل صنعت نفت را دیگرگون ساخت آدمی را بر مرکب پندار می‌نشانند . در همه‌ی اینها شرکت نفت بریتانیا (British Petroleum Company) نقشی اساسی داشت . کتاب ، تاریخچه‌ی شرکتی نیست ، تاریخ زندگی مردانیست که اولین خط لوله‌ی خاورمیانه را باز کردند ، با قایق‌هایشان دور جزیره‌ی آبادان چرخیدند تا بزرگترین پالشگاه جهان را در آنجا بسازند و جانشینانشان که در نیم قرن ، کار حرفه‌ی خود را روی پنج قاره پراکندند و دسته‌ی نفتکشی بوجود آوردند که با اولین خریدار بزرگ خود «دریاداری انگلیس» رقابت کند .

این آدم‌ها را خواننده ، بکمک چشم تیز «لانگ هرست» نخست در بریتانیا و ایران ، بعد در اروپا ، استرالیا و عدن و سپس در عراق ، کویت ، پاپوآ ، کانادا و ترینیداد می‌بیند . نویسنده نماینده‌ی مجلس ، روزنامه‌نگار و ... است و از همه مهمتر مردیست که در جهان سفر کرده .

نقشه‌ی خاورمیانه ، در صفحه‌ی اول ، با بحر خزر و خلیج فارس و دریای احمر و بحر اسود و اراضی آن میان و نقطه‌های قرمز برای میدانهای نفت و نقطه‌های زرد برای پالشگاهها و خطوط سفید به علامت خط لوله و خطهای سیاه دنداندار به علامت راه‌های آهن و ، خوب چه چیز دیگر میتواند ، از نظر آنان ، مهم باشد ؟ وجه بسیار است این نقطه‌های قرمز و زرد در اطراف خلیج و خاک عراق و کناره‌های شرقی مدیترانه و راس دریای احمر .

با آخر کتاب نقشه‌ی پنج قاره با نقاط گرد قرمز برای میدانهای نفت و مثلثهای قرمز برای آن جاها که کاوش میشود و بیکروز به نقطه‌ی گرد بدل خواهد شد و نقاط گرد زرد برای پالشگاهها و مثلثهای زرد برای پالشگاههای در دست ساختمان و در زیر ، جمله‌ی «فعالیت عمده‌ی B.P در جهان ، به تنهایی یا با شرکت دیگران ، که قاره‌ی سیاه و خاورمیانه و اروپا و استرالیا را زیادتر گرفته است .

وینستون چرچیل مقدمه‌ی دارد در ۱۰۶ کلمه‌ی انگلیسی از اسم و فعل و حرف و عدد و امضا . شادی می‌کند که به انجام سرگذشت B.P. نوشته‌شد . اعلام می‌کند که خودش در روزهای اول (۴-۱۹۱۳) و در بالش و گسترش کار با شرکت همکوشی داشته و آن گاه میافزاید این صنعت پر تهور نقشی قابل ملاحظه در تاریخ پنجاه ساله بازی کرد و بخوشبختی ملی ما بهنگام صلح و سلامت و رفاه‌ی‌ها در جنگ مدد رساند .

مقدمه‌ی «لانگ هرست» بهمان اندازه خواندنیست . ممکن است زمین شناسان بگویند بی کمک ماکاری نمیشد ، چاه‌کنها بگویند بی کمک ماکاری نمیشد ، پالشگران بگویند بی کمک ما آن ماده‌ی بدبو و اهریمنی بحال خود میماند ، هم‌چنان که میلیونها سال ماند ، اما بدون پول و خرج کردن آن ، بشیوه‌ی خردمندان ، هرگز داستان آغاز نمیشد . و

هنگامی که آغاز شد باز اگر پول نبود ضربه‌ی سهمگین ۱۹۵۱ چنان زود و آسان دفع نمیشد. برای من رشته‌ی کار و فعالیت این صنعت نه تاریخ یک شرکت است نه تاریخ امتیازات و قراردادها، بل سرنوشت زندگی آدمهایی که ظرف پنجاه سال آنرا، از هیچ در ایران، بوجود آوردند. هر زمان، در کتاب آنرا به نامه‌ی خود خوانده‌ام: از ۱۹۰۹ تا ۱۹۳۵ (۱۳۱۴) Anglo-Persian Oil Co. از ۱۹۳۵ تا ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) Anglo-Iranian Oil Co. و از ۱۹۵۴ به بعد . B . P .

اکنون بخشهای کتاب را داریم و تصاویر زیبا و تاریخی‌اش را، ۲۷ بخش و بسیار تصویر. اولین تصویر از ویلیام فاکس دارسی است با همان سبیل انبوه و پیشانی‌ی بلند و نگاه نافذ و جلیدقه‌ی بند ساعت‌دار و سیکار برگی بدست چپ، بر سر پا و گرانسره که پیداست همه‌ی زندگی را به دلخواه گذرانده ...

بخش نخست: «پیشگامی در ایران»، سخنی است در باره‌ی دارسی و امتیاز نفت و آغاز کاش و دشواریهای روزهای اول. و اینکه قاطر رل مهمی در نصب لوله و پالشگاه و غیره بازی کرد با چهار تصویر تاریخی و اولین چاه و فوران آن، از ۱۸۸۲ تا ۱۹۱۰ - تشکیل شرکتهای اولیه و برداشتن نام دارسی از اولین شرکت اکتشاف در ۱۹۰۸.

بخش دو: در باره‌ی نخستین خط لوله است که می باید نفت را از دل کوههای زاگرس و از میان جلگه‌ها بگذراند و به خلیج برساند، خطی که به ۱۹۱۱ کشیده شد با پنج عکس.

بخش سه: «جزیره‌ی بی‌آب و گیاه». این جزیره هزار سال پیش وجود نداشت، همان را برای ساختن پالشگاه برگزیدند، پالشگاه آبادان در ۱۹۱۳.

بخش چهار: «نفت برای دریاداری». در همان سالها که کار اکتشاف و کشیدن خط لوله و آباد کردن آبادان دنبال میشد آثار برنامه‌ی تسلیحاتی آلمان نیز در اروپا ظاهر میگردد. دریاداری انگلیس با دو مسئله روبرو بود: «باروت و سرعت». اولی را با کمک توپهای پانزده اینچی حل کردند. اما دومی چهار سال وقت گرفت تا معلوم شد پاسخ مسئله درست است و روبرو کرد ندارد.

مردی که نیروی دریایی انگلیس را مستقیم و وابسته‌ی نفت گرداند، لرد اول دریاداری وینستون چرچیل نام داشت. چرچیل بعدها این مساله را در کتاب «The World Crisis» آورده است: «بهرتری سوخت مایع غیر قابل تردید بود. اول سرعت. در کشتیهای مساوی سوخت نفت سرعت زیادتری داشت تا زغال. چهل درصد شعاع عمل را زیادتر میکرد. ثانین به‌دسته کشتیها کمک میکرد که در دریا بمانند و از يك نفتکش سوخت بگیرند، بی اینکه يك چهارم نیروی خود را برای رسیدن به بندر تلف کنند... با سوخت مایع قدرت آتش بیشتر و سرعت زیادتر در قبال حجم کمتر و بهای کمتر... هنگام رسیدن من به دریاداری، ۵۶ ناوشکن که منحصرن وابسته‌ی نفت بود، و ۷۴ زیر دریایی که فقط با نفت رانده میشد ساخته بودیم، یاد در حال ساختن بودیم. با این حال نیروی دریایی ما چندان وابسته‌ی نفت نبود که تأمین آنرا مسئله‌ی تلقی کنیم. اما ساختن کشتیهای نفت سوز بیشتر، باین مفهوم بود که ما به‌ترتری دریایی خود را بر نفت پایه گذاری میکنیم. ولی نفت به مقدار قابل توجه در جزیره‌ی ما یافت نمیشد. باید آنرا هنگام جنگ و هنگام صلح، از دور دست وارد کرد. رشته‌های پاره نشده‌ی

از امور و مسایل مارا به Anglo - Persian Oil Convention راهنمایی کرد. اساس قرارداد این بود که دولت مقداری از سرمایه را کارسازی کند و در قبال آن میزان معینی نفت برای درباداری تضمین گردد .

مذاکره بطول انجامید و در همان حال شرکت احساس کرد بار دیگر کفگیر به ته دیک خورده است. سرمایه های هنگفت از طرف «نفت برمه» و دارسی خرج شده و از میان رفته بود، هر چند در این موقع رشته ی باریکی نفت از پالشگاه خارج میشد . هنگامیکه همه چیز آماده بنظر میآمد دولت تصمیم گرفت هیئتی از چهار نفر به ایران بفرستد تا از میدانهای نفت گزارش دهند . به قول چرچیل هیئتی شامل دو نفر از بهترین کارشناسان نفت و زمین شناسان که قبلن تماسی با میدانهای نفت ایران نداشته باشند . John Cadman استاد معدنشناسی دانشگاه بیرمنگام و مشاور نفتی Colonial Office همراه با هیئت در اکتبر ۱۹۱۳ اعزام ایران شد. هیئت ، با کلاهای حصیری بزرگ ، بر پشت الاغهای لاغر ، راه خود را در میدانهای نفت پیش گرفت . در پایان سال گزارشی چنان هم آهنگ و پر شور فراهم گردید که در هفته سوم مه ۱۹۱۴ چرچیل لایحه ی شریک شدن دولت بریتانیا را در نفت « انکلوپرتین » تقدیم پارلمان کرد .

درباره ی اینکه دولت در یک شرکت خصوصی سرمایه میگذارد چرچیل گفت: « میدانیم که طبق قرارداد باید کمکی بزرگ به شرکت بشود ، کمکی که آنرا تقویت میکند و ارزش اموالش را میافزاید . اگر چنین نتایجی از عمل دولت بدست میاید چرا در منافعش شرکت نداشته باشیم ؟ »

لایحه با ۲۵۴ رای موافق به تصویب رسید . باین ترتیب همکاری بی میان دولت و اقتصاد خصوصی آغاز شد ، که در راه و روش خود فریاد بود . خود قرار داد سندی پیچیده و دشوار بنظر میآید . اما آنچه بیار آورد ساده بود . دولت برابر ۲۰۰۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ سرمایه گذاری می کرد و به این اسهام حق رای بی بیش از ۵۰ درصد اعطا میکردید . شرکت نفت ایران و انگلیس همواره شرکتی مستقل میماند . دولت مکلف بود پیوسته دو مدیر Ex - officio تعیین کند با حق وتوی محدود . دولت تکلیف کرد که از این حق تنها در امور استراتژیک استفاده خواهد کرد و هیچ مداخله یی در امور بازرگانی شرکت نخواهد داشت .

از آن پس دولتهایی چون ونزوئلا و ، چندی پیش ، پاکستان قوانینی وضع کردند تا بر سینه ی هر شرکت که بیش از نیمی از آن متعلق بدولت باشد دست رد گذارند ...

بخش پنجم : « به سوی پیروزی بر روی نفت » . آبادان بموقع آماده شد . در پایان جنگ لرد کرزن گفت « روی دریایی از نفت به پیروزی رسیدیم » . در وسط جنگ کلمانسو به ویلسون تلگراف کرد « هر قطره نفت قطره یی از خون انسان را نجات میدهد . » اما این را همه دریافت نمیکردند . بسیاری از کارکنان انگلیسی شرکت میپنداشتند کارشان حساس نیست . ناچار نماینده ی سیاسی بریتانیا در خلیج اعلام کرد « آبادان یک کارگاه مهم اتساز است و اتباع بریتانیا نمیتوانند بدون تصویب دولت خدمت شرکت را ترک نمایند . » تولید نفت ایران از ۲۷۴۰۰۰ تن در ۱۹۱۴ به ۱۳۸۵۰۰۰ تن در ۱۹۲۰ رسید .

در ۱۹۱۵ شرکت تصمیم تازه‌یی اتخاذ کرد. تصمیمی بزرگ برای تجارتی بزرگ. نتیجه‌ی همین تصمیم بود که اثری شگرف بر مقاومت و پیروزی در جنگ گذارد و غیره. ستقیم شرکت را در ۱۹۵۱ نجات داد. تشکیل گروه نفت کشها. دو نفتکش ده هزار تنی و دو نفتکش ۵۶۰۰ تنی ساخته شد، با تأسیس British Tanker Company، در پایان ۱۹۱۷ شرکت نفتکش بریتانیا پنج نفتکش تازه‌ی ده هزار تنی و دو نفتکش پنج هزار تنی به آب انداخت و سیزده نفتکش دیگر را زیر بال گرفت. در ۱۹۱۹ دو نفتکش غرق شد و در ۱۹۲۲ ظرفیت کل به نیم میلیون تن رسید. در ۱۹۳۹ نفتکش دوازده هزار و پانصد تنی British Prudence صدمین سفارشی بود که به شرکت تحویل میگردد.

بخش شش به «دکتر کوچولو» اختصاص دارد. برغم تلاش آلمان‌ها و ترک‌ها شرکت از جنگ اول سالم بیرون آمد، این امر مرهون دو چیز بود: یکی قدرت مردم بریتانیا و اسکاتلند در آمیزش با مردم دیگر و دیگر نبوغ دکتر M.Y. Young در ترکیب پزشکی با داندیشه!

بخش هفت: «میان دو جنگ». هر چند شرکت، به جستجوی نفت، تا آرژانتین، مکزیک، کانادا، پاپوا، آلبانی، استرالیا، کویت، قطر و عراق پیش رفت، ایران هنوز صحنه‌ی اصلی عملیات بود و هدف اصلی تصفیه و فروش نفت به مقیاسی دامن افزایش یافته. اداره‌ی مرکزی شرکت در Britonic House نیز سازمان رهبری خود را با این توسعه‌ی شتابناک تطبیق میداد.

بخش هشت: «نظم جدید در ایران». فرایندهای زیرکانه‌یی که برای جدا کردن اجزای ترکیب کننده‌ی نفت از یکدیگر اختراع شده بسیار است. اما یکی از این اجزا، در هر حال، «دیپلماسی» است که هیچ فرد یا هیچ شرکتی نتوانسته است آنرا از نفت بیرون کشد.

مدتها پس از اینکه شرکت نفت عملیات خود را شروع کرده بود اختلافی بر سر حق-الامتیاز به وجود آمد. برابر قرارداد حق الامتیاز ۱۶ درصد سود خالص شرکت بود اما سود خالص، واقمن چه بود؟ در سالهای اول دهه‌ی سوم این قرن روابط شرکت با دولت دوستانه بود. بتدریج هر دو طرف معتقد شدند، تجدید نظر در قرارداد غیر منطقی نخواهد بود. در مذاکرات اوایل ۱۹۲۹ تهران نکات اصلی، مورد موافقت واقع شد و در همان موقع اعلام گردید که امتیاز جنبه‌ی قانونی دارد و نمی‌توان بی رضایت طرفین تغییرش داد... اما در ۱۹۳۲ حق الامتیاز ایران سقوط کرد و ایران امتیاز را «باطل شده» اعلام نمود.

دعوا به جامعه‌ی ملل کشید. دکتر بنش برای دادن گزارش تعیین شد. بکوشش او مذاکره در تهران از سر گرفته شد. اما پیشنهادهای ایران قابل قبول نبود. مانده بود خدا-حافظی نماینده‌ی شرکت. ولی دستور دادند مذاکره از سر گرفته شود. چند روزه توافق بدست آمد! و امتیاز جدید (!) در ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ با مضار رسید. در این قرارداد طرز محاسبه‌ی حق الامتیاز تعیین شده بود، اما حوزه‌ی امتیاز کاهش یافت و اعتبار قرارداد از ۱۹۶۱ به ۱۹۹۳ تمدید پیدا کرد. این قرارداد ایران را تا ۱۹۵۱ بزرگترین تولیدکننده‌ی خاورمیانه گرداند... گاهی هم داورها چنین ساده است.

بخش نه: «روز سرنوشت» به معنای روزیکه کاوش و جستار به نفت برسد، در

عراق ۱۴ اکتبر ۱۹۲۷ و در ایران ۲۶ مه ۱۹۰۸ بود. و تفصیلی از اکتشاف و حفر چاه و رسیدن به نفت.

بخش ده : «شش سال جنگ». هم چنان که خاننده پیش میرود مطلب نیز گیرا تر میشود. اکنون دورنمایی از سالهای جنگ و حوادث ریز و درشت آن پیش چشم ماست. نیاز جهان به نفت افزون میگردد. نقشه های عظیمی برای گسترش صناعت ریخته اند. لیکن وضع آرام نمی ماند. در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۰ آلمان ها به روسیه حمله کردند و چرچیل در آن سخنرانی تاریخی گفت «هر کس دشمن «نازی» است دوست ماست. « در اوت جنگ به خود ایران رسید. سه راه برای ارسال کمک به روسیه وجود داشت... شمالی ترین اما خطرناکترین، از آنکه آلمان ها نیرو را هم گرفته بودند. دومی تنگه های داردانل که با اشغال یونان و کورت و بی طرفی ترکیه بسته بود. باقی می ماند راه خلیج و ایران. بعد میپردازد به داستان تکنی سین های آلمانی و آن قصه ها که دیده و شنیده ایم. تا میرسد به ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور). آنگاه داستان پیاده شدن سپاهیان هندی ست و کشته شدن کارمندان انگلیسی پالشگاه که جای آلمانها گرفته میشوند... و حوادث تا پایان شهر یور تاریخی، تاریخ زنده و ملموس از دیدگاه نویسنده و اندک تحریف و تغییر یافته از دیده گاه بسیار کسان.

جنبش رشید عالی در عراق، تعطیل پالشگاه خانقین، توقیف کارمندان پالشگاه... شکست رشید عالی، به توسعه ی بزرگ نیروی هوایی میرسد. نیاز فراوان به بنزین هواپیما. «این عالیترین شکل پالش یافته در میان فرآورده های نفتی ست که فرایندی خاصی...» (ص ۷۹۱۰۶) داستان کشف شیوه ی پالایش از طرف شرکت، حمل دستگاه مخصوص تصفیه بسوی آبادان و اثر خوردن اولین کشتی، حمل مجدد و اثر مجدد... تا اینکه دستگاه در آبادان نصب گردید...

جنگ که پیش میرفت این قطعیت محسوس تر می شد که وقتی چیزی ویران گردد باید آنرا تعمیر کنی یا تازه اش را بسازی و یابی آن سر کنسی. این احساس به ایجاد «بخش کنترل» منجر گردید که در پایان ۱۹۴۳ دارای بیست هزار ابزار و ادوات دقیق برای کنترل پالشگاه بود. هنگامیکه پالشگاه «حیفا» بمباران شد «دستگاههای ضبط» آنرا به آبادان فرستادند تا در همین بخش تعمیر گردد. کارگاه (Workshop) آبادان نیز از قابلیت انطباق همسانی به خود میباید. از «یاتاقان» تنها «دنبال کننده ی زیر دریایی» که در خلیج بود تا مبل و اثاث اداری همه در آنجا ساخته میشد. دشوارترین کارها ساختن چند صد هزار چلیک در سال برای روغن و قیر بود - که زیادتر بدست محکومین هندی فراهم میگردد. اینها ضمن گذراندن محکومیت کمبود فنی بزرگی را جبران میکردند. هر از چند گاه یکبار افسر عالی رتبه یی، به آنها سرکشی میکرد و در یکی از همین بازرسی ها بود که گفتگوی زیر شنیده شد:

«پدر، محکومیت تو چیست؟»

«حبس ابد، قربان».

«برای چه؟»

«بزور وارد خانه‌ی شدم ، قربان .»

«چه محکومیت شدیدی !»

«آخر ، توی خانه سه نفر را کشتم ، قربان .»

آنگاه به دشواری تغذیه و گذران در آبادان میپردازد. در ۱۹۴۲ وضع غذای دشوارتر شد. روسها غله‌ی آذربایجان - انبار غله‌ی ایران - را نگاه داشتند. صف مردم جلوی خاروبار فروشهای آبادان تا یک میل . . . وضع خیلی‌ها نومی‌کننده بود . . . در سپتامبر ۱۹۴۱ خبر رسید که اولین محموله‌ی لکوموتیو در برنامه‌ی کمک به روسیه در راه است . . . سپس ماشین‌ها و تانک‌ها . . . سپس داستان Akvan (اکوان دیو) جرثقیل بزرگ آبادان و خدماتش به کاروان کمک و نقش شرکت .

بخش یازده: «نفکش‌ها زیر آتش» . جنگ که شروع شده شرکت نفتکش بریتانیا ۹۳ کشتی داشت و بیشترشان روی دریا بودند . روز سوم سپتامبر ۳۹ ناخدا یان دستورهای مهر- شده‌ی دریاداری را گشودند ، دستورهای زمان جنگ . ده روز بعد اولین نفکش British Influence به اثر زیر دریایی آلمانی غرق شد . در آغاز ۱۹۴۰ دوتای دیگر و . . . تا در ۴۲ در حدود ۳۰ نفکش برای B.T.C باقی ماند . و به آخر وصف فرو رفتن British Chivalry به دست ژاپنها و خشونت‌ی که با کارکنانش کردند .

بخش دوازده: «Pluto and Fido» . در ۱۹۴۲ نقشه‌ی حمله‌ی به اروپا ریخته شد . بعد این فکر که اگر خط لوله‌ی از زیر کانال بگذرد چه سودمند است . لویی منتباتن ، فرمانده‌ی عملیات مشترک با وزیر نفت مذاکره کرد . لوید ، وزیر نفت ، با فریزر رییس شرکت و مشاور نفتی کابینه‌ی جنگ مذاکره کرد . براهتمایی فریزر A.C.Hartley ، مهندس بزرگ شرکت ، وارد گفتگو شد ، تا ، در نتیجه ، روز ۲۸ سپتامبر ۴۲ کابل نفت از زیرمانش گذشته بود ، شش خط لوله و از آنجا بنزین آرام و پنهانی به نیروهای متفقین در فرانسه میرسید ، یک میلیون گالن در روز .

روز ۲۶ سپتامبر وزیر نفت نامه‌ی دیگری از چرچیل دریافت داشت . بسیار بایسته است که وسایلی برای زدودن فرودگاهها از مه اندیشیده شود . بازمرآجه به فریزر و گفتگو با هارتلی و آزمایشها و تلاشها تا سرانجام دستگاههای Fido در کنار باندهای هر فرودگاه بکار افتاد و مه غلیظ از میان برخاست ، ۱۹ نوامبر ۴۳ . وجه وصفی ، دقیق و نکته سنج . (پایان نیافته)

اصول برنامه ریزی رشد اقتصادی

نوشته‌ی Jan Tinbergen ، ترجمه‌ی دوست من دکتر امیر حسین جهاننگلو ، وهم هدیه‌ی او به من ، در آذر ۴۳ از طرف مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی به چاپ رسیده است . خاندانگان این دفتر مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی را میشناسند ، خودش و چند کارش را . اصول برنامه ریزی رشد ، بیست و دومین نشریه‌ی مؤسسه است ، کتابی فنی و سودمند با مقدمه‌ی از مترجم . اما پیش از اینکه گزاره‌ی خود را درباره‌ی این کتاب آغاز کنم به دو مقدمه واریاز هست .

الف- بعد از جنگ دوم رابطه‌ی دولتهای بزرگ با کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره

دیگر گون شد . مستعمره‌ها سربرداشتند . کشورهای واپس مانده را غوغای جنگ بیدار کرد . رشته‌های استعمار از هم گسیخت . سرزمینهای آسیایی و آفریقایی يك يك پرچم استقلال افراشتند و افراشتن پرچم همچنان ...

همگام با آزادی مستعمره‌ها جنبش برای تأسیس صنعت و بر خورداری از زندگی بهتر همراه بود . مبادله‌ی بین الملل ، که نمیتوانست متوقف شود ، با چشمداشتی بیشتر و حساب سود و زیانی دقیقتر ، از سوی واپس ماندگان ، صورت می پذیرفت و چرخ صنایع بزرگ بانگت مواد خام از حرکت باز میماند . گروه کشورهای واپس مانده اکثریتی قاطع در هر محفل بین الملل پدید میگرد و همبستگی آنان سرمایه داریهای صنعتی و هم نظامهای مطلقه‌ی معروف به سوسیالیست را به اندیشه و امید داشت . احساسی از همدردی بیشتر و گرایش به همکوشی ژرف گراتر و زمزمه‌ی معاضدت در همه جا .

فکر معاضدت میان کشورها از جامعه‌ی ملل قدیم سرچشمه می گرفت . اوضاع پس از جنگ دوم ایجاب میکرد که به این فکر تجسم مؤثرتری بخشند ، به دو علت . نخست اینکه افکار عمومی کمک به واپس ماندگان را خاستار بود ، دوم اینکه بهبود زندگی ملل عقب مانده و تولید و تجارت این کشورها به سود دیگران پایان میگرفت ، به ویژه اگر طرح ریزی این کار به دست آنها انجام میگردد و کارشناسان کشورهای بزرگ پایه گذاری صنعت رادر کشورهای واپس مانده با حزم و احتیاط پیش میبردند .

فصلی دو از منشور ملل متحد به همکاری اقتصادی و اجتماعی اختصاص یافت . سازمانهای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد در ۱۹۴۶ با این شرح پی ریزی گردید :

۱- شورای اقتصادی و اجتماعی

۲- بانک بین الملل عمران و توسعه

۳- سازمان بین الملل کار

۴- صندوق بین الملل پول

۵- سازمان خاروبار و کشاورزی جهان

مگر نه اینکه عامل اصلی اختلاف میان ملتها ، که به تجاوز و جنگ می کشید ، مسایل اقتصادی بود ؟ همین مسایل را بازگو کردند و سازمانهای یاد شده را تشکیل دادند . خوب ، درست هم میگفتند .

جستار و تلاش برای فراچنگ آوردن استقلال ، به خصوص استقلال اقتصادی ، ادامه پیدا کرد . سازمانها هم بر تکاپوی خود افزودند ، اما از يك سو پول و سرمایه مورد نیاز بود و از سوی دیگر مقابله با نیازمندی روز افزون واپس ماندگان به تنهایی از آنها نمیامد . سرمایه را ملل بزرگ فراهم کردند و از آن راه - کم و بیش - سازمانها را زیر نفوذ خود گذاشتند . نگرانی دیگر با پی ریزی سازمانهای تازه تر از میان رفت . موسسه های اقتصادی و تخصصی گوناگون با سرمایه های گران ، طرحهای از پیش آماده و گروه کارشناسان . پاره پی جزء سازمان ملل و پاره پی دیگر جدا سر . نگاه کنید :

۱- «برنامه های توسعه یافته ی کمک فنی» ، ۱۹۴۹ ، برای کمک به سرزمینهای واپس مانده از راه تهیه کارشناس ، اعطای بورس و تربیت کارشناس محلی ، با سرمایه پی رسنده

به ۴۳ میلیون دلار تا اکتبر ۱۹۶۱ .

۲- «طرح کلمبو» ، ۱۹۵۰ ، برای همکاری اقتصادی در آسیای جنوب خاوری با شرکت کشورهای این ناحیه و استرالیا و کانادا و ژاپن و بریتانیای کبیر و کشورهای متحد امریکا .

۳- «مؤسسه مالی بین الملل» ، ۱۹۶۰ ، برای توسعه اقتصادی از راه تشویق سرمایه گذاری با سرمایه مجاز همچند یکسد میلیون دلار .

۴- «صندوق تکامل جامعه اقتصادی اروپا برای آن سوی دریاها» ، ۱۹۵۸ ، به منظور کمک به کشورهای عقب مانده ، با سرمایه یی بالغ بر ۵۸۱ میلیون دلار که از طرفش کشور عضو تأمین گردید .

۵- «صندوق ویژه ی ملل متحد» ، ۱۹۵۹ ، برای تهیه ی پول و تأمین اعتبار جهت اعضا و کمک به طرحهای مقدماتی .

۶- «مؤسسه تکامل بین الملل» ، ۱۹۶۰ ، برای تهیه ی پول و اعتبار جهت کشورهای واپس مانده با شرایط سهلتر و سرمایه یی که از حق عضویت اعضای آن تأمین میشد .

۷- «بانک تکامل قاره ی امریکا» ، ۱۹۶۰ ، برای تسریع و تسهیل توسعه اقتصادی کشورهای عضو . سرمایه یکسد میلیون دلار برای عملیات عادی و یکسد و پنجاه میلیون دلار برای عملیات ویژه و سهم امریکا در این سرمایه تا ۴۵ میلیون دلار .

۸- «کمیته ی کمک به توسعه» ، ۱۹۶۱ ، برای ایفای نقش مشاور میان کشورهای کمک کننده و واپس مانده تا جریان سرمایه را با این کشورها تسهیل نماید .

...

و غلیان احساسات بشردوستانه برای کمک به واپس ماندگان به آنجا رسید که برخی کشورهای پیشرفته وزارتخانه یی برای این منظور تشکیل کردند (۱) .

ب- در حاشیه ی علم اقتصاد ، اقتصاد تازه یی بنام «اقتصاد رشد» به وجود آمد. اقتصاد علمی قدیم بود . کشورهای صنعتی با قواعد همان علم توسعه یافتند یا تجربه ی روزانه ی آنها بود که آن علم را تدوین کردند . اما پدیده ی تازه یعنی کشورهای واپس مانده ، ارتباط و داد و گرفت آنها با پیشرفتگان و لزوم جای دادن رشد آنها در قالب های حساب شده چنین ایجاب میکرد که تئوری تازه یی ساخته و پرداخته شود! تئوری توسعه . تئوری ساخته شد و از چاپخانه های اروپا و امریکا به سوی کشورهای آسیایی و آفریقایی سرازیر گردید .

اقتصاد رشد ، قوانین توسعه ی اقتصادی ، توسعه ی اقتصادی و بازرگانی بین الملل ، طرق تشکیل سرمایه در کشورهای عقب مانده ، رشد اقتصادی و موازنه ی پرداختها ، سرمایه گذاری بین الملل و سرزمینهای در حال توسعه . . . و از این نامها تا بخواهید . کار بجایی رسید که پاره یی نویسندگان ساده دل و زود باور کشورهای واپس مانده نیز فریب خوردند و خود دست به تالیف مجموعه هایی زیر عنوان توسعه ی اقتصادی بردند !

البته تئوری جدید چیز تازه یی پدید نیاورد . استثنایی بر قوانین اقتصاد وارد نکرد .

(۱) والترشل ، وزیر کمک به کشورهای در حال توسعه ، در بن گفت هرگاه دول عربی با آلمان غربی قطع رابطه کنند کمک اقتصادی طبق قراردادها ادامه می یابد ، زیرا در تمام موارد به قراردادهایی که بسته ایم احترام میگذاریم ! (نگاه کنید به روزنامه های چند ماه پیش.)

شیوهی نوی در طریق رشد یا فراهم آوردن رفاه نشان نداد. فقط در خلال تدوین و تبیین قواعد علمی، محلی برای اعتبارها و قرصه های خارجی باز کرد، زیرا فراهم کردن سرمایه در کشورهای واپس مانده دشوار مینمود! نقشی برای کارشناسان اقتصادی و فنی قائل گردید زیرا تربیت کارشناس وقت میخواست! صنعتی شدن سرزمینهای کشاورزی را تابع مراحل و درجاتی گرداند زیرا تاسیس صنایع کلید و تولید ماشینهای لطمه یی به بازرگانی بین الملل وارد میساخت! و سرانجام قابلیت هر کشور را برای تولید مادهی خام معینی تا کید میکرد زیرا در سازمان تجارت جهانی زیادتین سود تنها از راه تولید کالا نصیب میشود!

و چنین بود که کشورهای واپس مانده فاصله یی میان خود و پیشرفتگان را بهتر شناختند، برتری آنان و فروتری خود را عمیقتر احساس کردند و به تولید مادهی خام راغب تر گردیدند!..

نیازی که به این دو مقدمه وار داشتم اینست که هر انسان آسیایی یا آفریقایی که به آزادی و شرافت خود دل بسته باشد میباید پیش از سر کردن در یکی از این کتابها این دو نکته را به خاطر آورد و بی توجه به آنها به داوری نپردازد.

کتاب، به قطع وزیر باحروف ۱۸، ۱۳۰ صفحه دارد. شناسنامه ی کتاب در صفحه ی دوم، مقدمه یی شش صفحه یی از مترجم، پیش گفتاری از میکائیل هوفمن، مدیر موسسه ی توسعه ی اقتصادی و آن گاه میرسیم به متن.

فصل اول در عوامل سیاست رشد اقتصادی. در ابتدا و انتهای این فصل دو فراز قابل تامل به چشم میخورد: «کشورهایی که از لحاظ نعم مادی غنی نیستند، رشد اقتصادی را بیش از پیش ضروری شمارند.» و «وسعت کشور مورد نظر را نیز باید چون یکی از عوامل موثر در رشد شمار آورد، زیرا در یک کشور کوچک برای تنظیم سیاست اقتصادی و اجرای آن عده یی قلیل کافیست... این نکته، به خصوص در مورد نقشی که کارشناسان و مشاوران خارجی ایفا مینمایند صادق است.»

فصل، چهار هدف سیاست رشد را تشریح میکند: (۱) ایجاد شرایط عمومی مساعد برای رشد، (۲) آشناساختن حکومتها با امکاناتها و فواید رشد، (۳) سرمایه گذاری در رشته های اساسی و (۴) تنظیم مقررات ضروری.

فصل دوم در اساس برنامه ریزی. در این فصل چگونگی برنامه ریزی بطور کلی، بر آورد وضع بازار، نقش طرحهای مخصوص، و انواع سرمایه ریزی متناسب با شرایط گوناگون مورد بحث قرار میگیرد.

«رشد منوط به شرایطی است: مانند اینکه برای استفاده از وام خارجی به منظور سرمایه گذاری و تعمیم فرهنگ امکان وجود داشته باشد و ملت و دولت نشان دهند که در موارد لزوم برای کوشش بیشتر آماده اند.» (ص ۱۲)

«میدانیم در اقتصادی که در حال رشد سریع است میتوان بعضی از کالاهای وارداتی را به محض اینکه مصرفشان به حد مطلوب تولید یک کارخانه رسید، در داخل کشور ساخت. مع هذا بکار بستن این طریقه یعنی جانشین ساختن واردات با کالاهای داخلی نباید با آنچه تقسیم درست و به قاعده ی کارها در مقیاس بین الملل حکم میکنند، تباین داشته باشد.» (ص ۲۱ و ۲۰)

که پیداست چه میگوید.

فصل سوم در ارزیابی طرحها و سرمایه گذاری دولت . در این فصل مباحثی چون لزوم به کار بستن روش واحد در تعیین تقدم طرحها، روشهای ساده و قابل اتخاذ، نتایج حاصل از اجرای طرحها، بکار بردن عوامل کمیاب و هدف نهایی، آزمون تولید با مصرف ملی و... با دقت و تمرکز بسیار به بحث کشیده میشود.

فصل چهارم در روشهای بررسی، ارزیابی و تشویق سرمایه گذاری خصوصی. فصل به مباحثی چون جستجوی طرحهای درست، نقش بازار و تجزیه و تحلیل بهای تمام شده، صنایعی که برای رشد اقتصادی باید برگزید، روشهای تشویق سرمایه گذاری خصوصی، نحوه تامین سرمایه در داخل کشور، وظایف دولت و... میپردازد، مباحثی که دقیق، روشن-کننده و گویاست.

با این فصل متن را تمام کرده ایم و به ضمایم رسیده ایم. کتاب چهار ضمیمه بسیار مهم دارد: ضریب سرمایه، قیمت های شاخص، آزمون تولید ملی و درسد برخی ارقام مربوط به سرمایه گذاری.

از خواص کتاب فشرده بودن مطالب و نیاز به دقت و تکرار از سوی خواننده است. کتاب بسیار فنی است، به نحویکه خواننده غیر متخصص را سودمند نمیافند. سررشته داران با هدف را بکار میاید. ترجمه آن گسامی در راه غنی ساختن ادبیات و نوشته های معتبر اقتصادی به زبان پارسی است.

با این همه از لغزشها که در ترجمه پیش آمده نباید چشم پوشید زیرا چنین اغماض دشمنی به مترجم است.

ترجمه پارسی کتاب، از آنجا که متن دقیق، موجز و فنی بوده، گویا نیست و در برخی موارد پیچیدگیها و دشواریها دارد که گاه تا سرحد درک نشدن کشیده میشود. این مهمترین نکته است.

اصطلاح Internal Efficiency را در صفحه ۸۰ «بازدهی درونی» ترجمه کرده اند. اما می دانیم که Efficiency را «بازدهی» ترجمه کردند، در متون فارسی بکار بردند و رسا و گویا هم هست. دیگر اینکه واژه درونی که ترجمه تحت اللفظ Internal است مفهوم اصطلاح را بدرستی نمیرساند، و توضیحی هم در متن داده نشده.

چند سطر پایین تر بجای External Ef «بازدهی بیرونی» گذارده اند و تعریف کرده اند: «بازدهی بیرونی یعنی بازدهی روابطی که میان دستگاههای مختلف تولیدی وجود دارد...» که باز غیر مفهوم است، هم ترجمه وهم توضیح.

درهم آمیختن مفاهیم بزرگ و اساسی مانند «طراحی اقتصادی» یا «طرح های اقتصادی» با مسائل و امور کوچک تر و جزئی تر مانند «برنامه گذاری» یا «برنامه ریزی» که در سراسر کتاب بچشم می خورد اسباب اشکال میشود. زیرا اپیداست که طراحی اقتصادی یا طرح های اقتصادی قلمروی به وسعت يك کشور دارد اما برنامه گذاریها فقط در بخش های مختلف اقتصادی - مثلن بخش کشاورزی یا توزیع - انجام می شود و يك طرح اقتصادی همواره در بر گیرند چندین برنامه میباشد.

اکنون که از متن کتاب فراغت یافتم چند سخن در باره ی مقدمه و ختم کلام.

مقدمه‌ی دوست من از چند جزء تشکیل شده است .

اول مقداری حماسه : « کشورهای در حال رشد » (منظور واپس ماندگان) میکوشند تا اقتصاد خود را بر شالوده‌ی درست بنا نهند و پندهایی را که در کشورهای رشد یافته در راه پیشرفت اقتصادی آنها کشیده اند بگسلند. (ص یک)

دوم شعارهایی از این قماش : « مردم این ممالک باید نشان دهند که می‌توانند نابسامانی‌های اقتصادی خود را از میان بردارند . » (ص یک) « برنامه ریزی (منظور طراحی) درست و در نتیجه صنعتی شدن و پیشرفتن هر یک از این ممالک تنها پیروزی آن کشور نیست ، پیروزی همه‌ی ممالک « در حال رشد » (منظور واپس ماندگان) است . » (ص دو). « کشورهای در حال رشد » (منظور واپس ماندگان) در این نیمه‌ی دوم قرن بیستم ، يك يك و جدا گانه نمی‌جنگند بلکه می‌کوشند به کمک یکدیگر مشکل‌ها را از میان بردارند. » (ص سه).

این حماسه‌ها و شعارها بر متن چیزی نمی‌افزاید. صرف نظر از اینکه همکاری و همکوشی واپس ماندگان هنوز آنچنان ملموس نیست که بتوان بآن نازید.

سوم محکوم کردن کارل مارکس آثم باین صورت : « آیا میتوان پذیرفت که برای همه‌ی اجتماعات يك يا چندین الگوی معین رشد اقتصادی وجود دارد !... »

کتاب حاضر این اندیشه را واعی و نادرست می‌داند . هر اجتماع خصایصی دارد. تاریخ و زندگی آن در قرون متعددی خصایص امروزش را به وجود آورده است . هیچکس این گفته را نادرست نمی‌داند . اما میدانیم که در اواخر قرن نوزدهم فکر خامی پدید آمد که میخواست قوانین حاکم بر ماده را بر زندگی انسان و اجتماع نیز تعمیم دهد . بدبختانه این فکر غلط هنوز هم پیروان بسیار دارد . (ص چهار).

بر این حرف‌ها چند تامل دارم . اول اینکه دوست من بهتر از من میدانند که یکی از زور-آورترین عوامل عینی که اقتصاد کلاسیک و جریان تکامل آن را وادار به پذیرفتن فکر طرح-ریزی و رهبری کرد مارکس و مکتب او بود و نظریاتی مانند جان مینارد کینز برای پرهیز از انتقادهای همین مکتب سر و صورتی به اقتصاد دادند . دوم اینکه چگونه توانسته اند فرهنگ بشری را که یکپارچه و کلی است تفکیک و تجزیه کنند و اندیشه و مکتبی را که متفکر آلمانی بوجود آورد از آن تفریق بفرمایند و بعد هم «لطفن» خط بطلان بر آن بکشند. سوم این که اگر فرض کنیم ایشان چنین حقی دارند خوب ، اینجا چرا ؟ چرا در مقدمه‌ی کتاب تبیین بر گن ؟ البته ایشان آزادند چنین کاری بکنند . چه بسیار کسانی که از اینکار خوششان می‌آید ، چه بسیار اما گناه خائنده چیست که باید ارتکاب این اعمال هنرمندانه را تحویل بگیرد .

چهارم توضیحی ساده در باره‌ی برنامه ریزی (منظور طراحی)ی رشد اقتصادی و لزوم داشتن مدل‌وژی (منظور اسلوب کار یا شگرد است)ی خاص برای این کار که سودمند می‌باشد .

پنجم جزئی که نویسنده می‌خواهد زنده بودن همگان را نشان دهد :

« به هنگام برنامه ریزی (منظور طراحی)ی رشد اقتصادی است که میتوانم نشان دهم

از نظر اندیشه‌ی علمی هنوز نمرده‌ییم ، از دوران در یوزگی‌ی علمی بیرون آمده‌ییم ، زنده‌ییم و توانایی‌ی آن را داریم که فکر کنیم و مصالح مملکت خیش را بشناسیم . (ص پنج) .

خاننده‌ی بی‌گناه وقتی این جملات را می‌خواند دچار شادمانی و امید‌ی کاذب می‌شود و می‌پندارد همین چند سطر بعد است که نویسنده طرح بزرگ توسعه را که در دیارش ریخته و انجامش را آغاز کرده‌اند به او ارائه می‌دهد ، غافل از اینکه ابتکار طرح ریزی اقتصادی بما چه ؟ ثانیین سالهای سال خواهد گذشت که با این شیوه‌ی مرضیه‌به در یوزگی‌ی علمی ادامه‌ی خواهیم داد . ثالثن بنده و همگنان هنوز مصالح کلبه‌ی کوچک خود را تشخیص نکرده‌ییم تا چه رسد به

منظورم اینست که این بالیدنها و نازیدنها و گرانسریهارا با واقع‌گرای‌ی سروکار نیست ، اما شاید نویسنده را سودمند افتد . والسلام .

دستور زبان عامیانه

و . . . و ثوقی ؛ ضمن این نامه « دستور زبان عامیانه فارسی » . . . فرستاده می‌شود بحثی نواست و حاصل چهار سال رنج بی‌مزد . . . مخصوصاً بیشتر از این نظر شاید ارزنده باشد که بعض مشکلات دستور زبان پارسی در آن گشوده شده است ؛ مانند ماضیهای نقلی . . . باری بخوانیدش ، اگر به نقدی می‌ارزد نقدش فرمائید ، والسلام تقی و حیدریان ، ۱۸-۱۱-۴۳ .

عامیانه بودن دستور باعث شده است که مؤلف آن را برای آدمی عامی بفرستد و نقدش را بخواهد . اما باید گفت حاصل چهار سال رنج را با شتاب داوری نمی‌کنند و زمان لازم است تا ارزش کتاب شناخته گردد .

دستور زبان عامیانه‌ی پارسی ، به رنج و همت تقی و حیدریان ، در مشهد چاپ شده ، قطعی رقمی دارد ، در حدود ۱۱۶ صفحه ، با حروف ۱۸ و به تفصیل .

کتاب کوچک و ارزنده‌ی و حیدریان برای من چند مشکل بوجود آورد :

۱ - تعدادی لهجه داریم و تعدادی زبان عامیانه ، مثلن لهجه‌ی تهرانی ، کرمانی ، خراسانی ، گیلانی ، یزدی و یا اصفهانی . به دستگیری‌ی معیارهای گوناگون لهجه‌ها را پس و پیش می‌کنیم ، برخی را بر برخی ترجیح می‌دهیم و یکی را بر همه . ناچار زبان‌های عامیانه نیز همین وضع را می‌گیرند . اما اگر چنین نکنیم ، اگر بر یکدیگر ترجیحشان ندهیم ، همه یکسان و همسنگند . این از این .

زبان عامیانه‌ی و حیدریان تهرانی است . ولی مشکل من این نیست . آیا زبان عامیانه اصالت دارد ؟ در مقدمه می‌گوید : « زبان عامیانه‌ی پارسی یعنی زبانی که پارسی زبانان امروز به آن حرف می‌زنند ، این زبان با زبان ادبی فرق دارد ، زیرا عامه برخلاف اهل قلم محافظه‌کار نیستند و مانع سیر طبیعی‌ی زبان نمی‌شوند . در هر زمانی زبان‌شان را تغییر می‌دهند ، تراش می‌دهند ، ساده و خوش آهنگ می‌کنند . . . معمولاً اهل قلم . . . آن را می‌پذیرند . » (ص ۲) .

زبان عامه اصالت دارد . ناچار سئوالم را بصورتی دیگر تکرار می‌کنم . آیا زبان

عامیانه در حد وضع قوانین دستوری اصالت دارد؟ وحیدیان در این باره میگوید: «در حقیقت بیشتر قواعد را از گفته‌های مردم گرفتیم و این بهتر بود، زیرا قواعد زبان را از زبان گفتاری با اطمینان کامل میتوان گرفت...» (ص ۴) «در این دستور بیشتر قواعد مخصوص زبان عامیانه گردآمده و قواعدی که میان زبان عامیانه و لفظ قلم مشترک بوده، به اختصار ذکر شده.» (ص ۵) «ضمن مطالعه در دستور زبان عامیانه باین نکته برخوردیم که بعضی از قواعد زبان در دستورها ناقص یا نادرست است... امیدوارم این دستور برای نوشتن دستور زبان مکتوب سودمند افتد.» (ص ۵).

وحیدیان میخاهد بگوید منبع دستور زبان، قواعد زبان عامیانه است. آیا چنین اصلی را میتوان با قاطعیت پذیرفت؟ آیا میتوان آنرا با قاطعیت رد کرد؟ آیا وضع در ادوار پیدایش زبان همین است و در دوران کمال نیز همین؟ آیا میان زبانهای راکد و زبانهای تکامل یافته فرقی نیست؟ میان زبانهایی که میمیرند یا آنها که پیش میروند؟ آیا زبان عامیانه دستوری هم دارد، یا این خواص و اهل ادبند که دستور زبان را تدوین میکنند؟

۲ - در یکسویک صفحه‌ی کتاب، لا اقل بنظر من، قواعد دستوری زبان عامیانه بازبان ادبی در آمیخته است و این، باز به نظر من، درست نیست. توضیح می‌دهم. آنچه مربوط به زبان ادبی است، به استثنای مواردیکه مقایسه یا کامل‌سازی در کار است، جایش اینجا نیست؛ باین شرح مختصر و نمونه‌وار:

«حروف در زبان عامیانه...» (ص ۹) مگر غیر از حروف در زبان ادبی است. «تلفظ حرفهای عربی در زبان عامیانه» (ص ۱۰) میان تلفظ عامیانه و تلفظ کتابی در این زمینه اختلاف چندان نیست. «کلمات مختوم به ده» ناملفوظ در خط فارسی در حقیقت مختوم به کسره هستند، مانند بسته» (ص). درست، ولی اولن خط فارسی را با دستور زبان عامیانه چه کار، ثانین این مساله که در دستورهای زبان نوشته شده است.

بخش تبدیل و تخفیف حروف و قلب در زبان عامیانه، یک دست عامیانه است، بی ایراد.

کلمات مختوم به مصوت را ندانستم روی چه حکمتی در دستور عامیانه جای داده‌اند. حروف وقایه («ی مصمت» در دانهایی) به هم چنین، با استثنای پاره‌یی از قسمت ج آن. اما تردیدی نیست که در این مبحث مطالب تازه‌یی هست و کمکی به دستور زبان پارسی، رنجی برده شده و سپاس.

در پاره‌ی دوم اقسام کلمات آورده شده که اختصاصی به زبان عامیانه ندارد. میرسیم به تعاریفشان و همان ایراد. اتباع (ترکیب اهلالی) از قسمت‌های درست کتاب است و به جا. برعکس مثلن جامد و مشتق، و حالات اسم. اصلن عوام چنین تشخیصی در کار نمی‌آورد. بحث ضمائر مفصل و سنگین است و بیشتر همان که در دستور زبان پارسی هست. موصولات، ادوات استفهام، اسم اشاره (جز آنکه معادل عوامانه‌ی پاره‌یی از آنها آورده شده) اساسن مربوط بدستور زبان ادبی هستند.

در بالای صفحه‌ی ۴۸ نوشته‌اند صفت با موصوف در زبان عامیانه مطابقه نمی‌کند و همیشه مفرد است؛ خونه‌های زیبا. میپرسم مگر در زبان ادبی مطابقه می‌کند؛

بحث صفت فاعلی به جز پاره‌های هشتم و نهم کمتر با دستور عامیانه سازگاری دارد .
همچنین پاره‌ی بزرگ از بحث صفت مفعولی . در بحث صفت نسبی جز اینکه عوام‌پسوندهای
ین‌وینه را به کار نمی‌گیرند چیزی دستگیر نمی‌شود و مطالب همانست که در دستور زبان ادبی .
و هكذا بحث صفات .

قسمت فعل اساسن مربوط میگردد به تعریف و ساختمان فعل در زبان فارسی و اختصاصی
بزبان عامیانه ندارد جز اینکه در گوشه و کنار آن اشاره به الفاظ عوامانه شده (میخوره به جای
میخورد، بشه به جای بشود ...)

پیشنهادی میکند برای نوشتن ماضی نقلی با «ه» ناملفوظ و به قصد تشخیص آن از ماضی:
رفته ، رفتهن - هر چند عوام نوشتن نمیدانند ولی این پیشنهاد جالب است .

به جای میبرد (ماضی) میبردش گذارده‌اند (ص ۵۸) ، گویی به این منظور که عوام
چنین میگویند در حالی که عوام میبردش را هنگامی ادا میکنند که شخصی چیزی را ببرد
نه اینکه فقط در حال بردن باشد . ظاهرن این اشتباه به تبعیت از رفتنش دست داده که در آنجا
عوام با آوردن ضمیر متصل (ش) در حقیقت تاکید می‌کنند .

باز مضارع و آینده در گذشته و وجوه افعال ارتباطی به زبان عوام ندارد . بحث مصدر
همچنین . تعریف لازم و متعدی هم چنین . فعل ناقص هم چنین . معلوم و مجهول ... فعل نفی ...
عوام را چه به این ریزه کاریها .

جزیی از فصل ششم ، قید ، با زبان عوام ارتباط یافته . اما وندها ، ویژه‌ی اهل قلم
و دستور ادبی ست .

خود کتاب اشاراتی دارد مؤید همین اشکال که من میکنم . ذیل ص ۹۴ مینویسد : «حق
این بود که حالات اسم در اینجا آورده شود - اما به پیروی از دستور پنج استاد و دستور
قریب در فصل اسم از آن یاد شد . « باین معنی که نویسنده از دستور زبان ادبی تبعیت
کرده است .

پاره‌ی بزرگتر بحث جمله‌ی اشاره و مذاقه در جمله‌بندی عوام نوشته شده است .
در ص ۹۶ مینویسد ضمیر اگر متصل باشد در حکم اسم است جز اینکه منادی نمیشود
(در زبان عامیانه) من میپرسم آیا در زبان ادبی ضمیر متصل منادی میشود ؟
بحث نشانه گذاری اساسن جایش در دستور زبان عامیانه نیست . عوام کمتر مینویسند
و اگر بنویسند : خانه خرس و بادیه‌ی مس .

۳ - «آخذ کتاب مشکل دیگر مرا بوجود میآورد . نگاه کنید به ص ماخذ : مجله‌ی
دانش ، دستور نامه ، که در هر يك نکاتی درباره‌ی دستور زبان عامیانه هست ، دستور زبان
فارسی تألیف بهار ، قریب ، فروزانفر ، همایون فرخ و رشید یاسمی که از نظر ترتیب فصلها و
تعریفها مورد استفاده بوده‌اند و دستور خیام پور و دستور جامع از نظر پاره‌ی نکات تازه و سرانجام
وزن شعر فارسی نوشته‌ی دکتر خانلری و آیین سخنوری نوشته م . ع . فروغی و دستور جدید
انگلیسی تألیف ع . دانشپور ، برای تکیه و نقطه گذاری .

آقای وحیدیان می‌توانست به جای چند نکته‌ی انگشت شمار که درباره‌ی دستور زبان
عامیانه میان این کتب به چنگ آورده ، به خود عوام ، به توده‌های مردم رو بیاورد و دستور

زبان آنان را از خودشان بگیرد . اما ظاهر ن این کار را نکرده و یا اگر کرده کمن و کیفن چنان نبوده است که در آخر کتاب بنویسد : ماخذ و مراجع : گفتگو با مردم شهرستان های فلان و فلان و آمیزش و اختلاط با روستاییان اینجا و آنجا و آن یکی جا و آن دورتر و این دم دستی . و شاید با این چند کلمه اشکالم را روشن کرده باشم .

ممکن است وحیدیان پاسخ دهد که اولن آنچه از دستور زبان ادبی آورده ام با دستور زبان عامیانه مشترک است که پاسخ مقدر این است : بسیار خوب ، برای دست یافتن به کدام سود؟ اینهارا که تدوین کرده و در دسترس گذارده اند . ثانین بگوید برای تدوین این دستور با عوام الناس ، بسیار در آمیخته ام که باز استفاده به ماخذی که ذکر شد زائد و گاه شکفتنی انگیز بنظر میرسد ، مثلن استناد به وزن شعر فارسی .

اما خود من ، دستور زبان عامیانه ، را یک جلد دستور زبان پارسی تلقی کردم . کوتاه و سودمند که اشارتی یا تکیه بی هم بر کلام عوام دارد .

ناصر وثوقی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی